

زندگینامه آدولف هیتلر

بیستم آوریل زادروز مردی است که کمابیش نامش را شنیده ایم و در مورد او حرف و حدیث‌های بسیار زیادی زده شده و در آینده نیز زده خواهد شد.

آدولف هیتلر مردی است که جهان را لرزاند و به اعتقاد بسیاری دنیایی که امروز در آن زندگی می‌کنیم ساخته و دست پرورده اوست؛ دنیایی که چه از نظر نظامی و چه از نظر ارتباطات و از نقطه نظرهای دیگری چون پزشکی، فرهنگ، اقتصادی، علمی و حتی تفریحی بی‌تاثیر از او نبوده و نمی‌تواند باشد.

در اینجا نمی‌خواهم در مورد خوب یا بد بودن او سخن بگویم چرا که تبلیغات دنیای غرب بر علیه او به حدی است که هر کس تا نام او را می‌شنود به یاد کوره‌های آدم‌سوزی، کشتارهای وسیع غیر نظامیان و جنگ و خونریزی و کشتار می‌افتد. در صورتی که واقعیت امر چیز دیگریست و این نکته هیچگاه نباید فراموش شود که هیتلر برای سه سال متوالی مرد سال اروپا لقب گرفت و جهانیان او را می‌ستودند و ملت آلمان او را می‌پرستیدند. پس هیتلر را نباید به صرف یک جنایتکار جنگی نگریست، هر چند که جنایتکار جنگی را نیز باید بیشتر مورد بررسی قرار داد. در هر جنگی جنایت رخ می‌دهد و کشته شدن بیگناهان منفک از جنگ نمی‌باشد. آیا می‌توان باور کرد که هیتلر به تنهایی دست به این همه جنایت زده باشد و متفقین جوابی به این جنایتها نداده باشند.

در دادگاه نورنبرگ که برای محاکمه جنایتکاران جنگی برگزار شده بود هیچ وکیل مدافعی از او دفاع نمی‌کرد و تنها دادستانهای غربی بودند که او را محکوم می‌کردند و شاهدینی بودند که همگی دست‌نشانده متفقین بودند و برای اثبات صحت و یا سقم مطالبشان هیچ بررسی جدی بعمل نیامد.

در جایی دیدم که شخصی در جایگاه شهود ادعا کرده بود که در کارخانه ای کار می‌کرده که در آن توسط روغن برگرفته شده از انسانهایی که سوزانده می‌شدند نوعی صابون درست می‌کرده اند و تنها مدرکش قالب صابونی بود که روی میز قاضی دادگاه وجود داشت. حال در مورد اینکه آن صابون مورد آزمایش قرار گرفته یا خیر هیچ مدرکی در دست نمی‌باشد.

هیتلر می‌گوید:

... به هیچ وجه مهم نیست، وقتی ما فاتح شدیم هیچکس در این باره سوالی نخواهد کرد.

آری ، مانند این است که او تمامی این روزها را پیش بینی کرده بوده است و پس از جنگ ، هنگامی که متفقین به پیروزی رسیده بودند هیچ کس آنها را بازخواست نکرد که مثلا آقای استالین شما چرا در اول جنگ که متحد هیتلر بودید آن فجایع را در فنلاند بوجود آوردید.

به هر حال مختصری از زندگی او:

صد و چهارده سال پیش، در یک غروب بهاری در منطقه سرسبز باواریا (مرز میان آلمان و اتریش) ، آلوئیس و کلارا صاحب فرزندى شدند که نامش را آدولف گذاشتند.

آلوئیس هیتلر کارمند اداره گمرک بود و به همین جهت دوست داشت که پسرش نیز راه او را ادامه دهد و کارمند شود. از این رو با آنکه در آن زمان در وضعیت مالی بدی قرار داشت پسرش را برای تحصیل به مدرسه فرستاد اما آدولف نمی خواست کارمند شود. او کارمند شدن را همتراز اسارت می دانست و از اینکه بله قربان گوی کس دیگری باشد متنفر بود. به همین جهت با آنکه پدرش سخت مخالف بود به هنر نقاشی روی آورد. دیری نپایید که نخست پدر و سپس مادرش را از دست داد و او مجبور شد که برای ادامه زندگی به تنهایی به وین، پایتخت بزرگ و ثروتمند آن زمان اروپا ، گام بگذارد. او در آنجا روزگار سختی را پشت سر گذاشت. در سال ۱۹۱۴ یعنی درست در سالی که جنگ اول جهانی رخ داد به آلمان هجرت کرد و چون تعصبات ملی قوی داشت به جبهه اعزام شد و آن طور که دوستانش می گویند رشادتهای زیادی از خود نشان داد تا آنجا که به مدال صلیب شجاعت که تا آخر عمر با افتخار به گردن می آویخت نائل گشت.

به سبب جراحتهای جنگ در بیمارستان بستری بود که خبر شکست آلمان را به گوشش رساندند. این تلخ ترین خبری بود که تا آن زمان شنیده بود و او را منقلب نمود. او سیاستمداران را مسببین اصلی این شکست می دانست و به همین جهت بود که نسبت به حکومتی که آنان بنام جمهوری وایمار تشکیل دادند هیچگاه خوشبین نبود.

پس از جنگ او در قسمت تبلیغات ارتش به کار مشغول شد تا زمانیکه وارد حزب کارگران آلمان گشت. این همان حزبی است که بعدها بنام حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان بزرگترین حزب آلمان گردید.

حزب کارگران حزبی کوچک و متشکل از نهایتا ۱۰ عضو و تعدادی هوادار بود. اما با مدیریت، فعالیت و کوششهای آدولف هیتلر و همچنین ابداعاتش از قبیل ساختن پرچم و سرود برای حزب و نیز برگزاری جلسات حزبی در اماکن مطرح و همچنین تاسیس روزنامه برای حزب رفته رفته تبدیل به حزبی بزرگ شد تا آنجا که دست به یک کودتا زدند که بعدها بنام کودتای آبخوفروشی مشهور شد. کودتایی که در آن هیتلر و دیگر افراد

حزب بر علیه دولت جمهوری برآه انداختند. اما به سبب خامی او و همکارانش در این راه با شکست مواجه شدند و نه تنها همگی را به زندان افکندند بلکه حزب تعطیل و غیر قانونی اعلام و از هرگونه فعالیتی منع گردید.

هر کس دیگری بود دست از کار می کشید و یا حداقل در زمانی که در زندان بود حرکتی نمی کرد اما این شخصیت خارق العاده دست به یکی از بزرگترین اعمال خویش زد، نوشتن کتاب نبرد من .

کتاب نبرد من بعدها بعنوان کتاب مقدس نازیها (اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیسم) درآمد که در آن ریشه های فکری رایش سوم بیان گردیده است. رایشی که بزرگترین امپراتوری آلمان لقب گرفت.

پس از آزادی او با دولت توافق نمود که بر علیه آنان حرکتی انجام ندهد و اینچنین بود که بار دیگر حزب را رو به جلو به پیش راند.

حزب نازی به علت نبوغ سیاسی هیتلر به سرعت حزب اول آلمان شد و در پارلمان اکثریت کرسیها را به خود اختصاص داد بطوریکه هرمان گورینگ یکی از نزدیکترین یاران هیتلر به عنوان رئیس پارلمان انتخاب گردید.

سرانجام در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ ژنرال هیندنبورگ رئیس جمهور سالخورده آلمان آدولف هیتلر را به عنوان صدراعظم آلمان برگزید و این لحظه تاریخی آغاز رایش سوم می باشد.

هیتلر پس از به قدرت رسیدن به سرعت وضع اقتصادی آلمان را بهبود بخشید و با اینکه در پیمان ورسای آلمان حق داشتن نیروی نظامی را نداشت با نیرنگ یک نیروی نظامی برای آلمان آفرید که تا آن زمان بی سابقه بود.

پس از آن اتریش را الحاق خاک آلمان کرد. اتریش پس از جنگ اول جهانی بسیار ضعیف شده بود و هیچ نشانی از شکوه و عظمت گذشته را نداشت ، به همین سبب مردم مشتاقانه به الحاق کشورشان به آلمان قدرتمند رای مثبت دادند. این واقعه به آنشلوس معروف است.

بدین ترتیب هیتلر در ۱۴ مارس ۱۹۳۸ پیروزمندانه و در حالی که به ابراز احساسات مردم که مشتاقانه برای دیدنش صف کشیده بودند پاسخ می گفت وارد وین ، شهری که روزگاری در آن زندگی سختی را سپری کرده بود ، گردید.

پیمان ورسای یکی از ذلت بارترین پیمانهایی بود که پس از جنگ اول جهانی و در پی شکست آلمانها بر ملت آلمان تحمیل گردیده بود و هیتلر سوگند خورده بود که این پیمان را براندازد. از جمله مفاد این پیمان دادن

سرزمینهایی از آلمان به لهستان بود و چون آلمانیها، لهستانیها را ملتی پست تر از خود می دانستند این امر برایشان بسیار گران می آمد. بدین سبب به دستور هیتلر در سپیده دم اول سپتامبر ۱۹۳۹ لشکریان قدرتمند و رماخت (ارتش آلمان) مانند سیل از مرز لهستان عبور کردند و از شمال و جنوب و مغرب به سوی ورشو پیش راندند. انگلستان و فرانسه که در آن زمان جزو هم پیمانان لهستان بودند، پس از این واقعه به آلمان اعلام جنگ کردند و این آغاز جنگ دوم جهانی، بزرگترین جنگ تاریخ بشری، بود.

نبوغ نظامی هیتلر به صورتی بود که همه جهان را به شگفتی واداشته بود. با تدابیر نظامی این مرد لهستان، دانمارک، نروژ، هلند، بلژیک و سپس فرانسه به سرعت به اشغال نیروهای آلمانی درآمد.

هیتلر انگلستان را جزء لاینفک تمدن اروپا می دانست و در هر لحظه از جنگ برای صلح با انگلستان اقدام می کرد اما انگلیسیها که مردمی متکبر بودند حاضر به صلحی که کمتر از تسلیم نبود نمی شدند و تا آخرین نفس دلاورانه با آلمانها جنگیدند.

هیتلر که نه می خواست انگلستان را از بین ببرد و نه می خواست قدرت ارتش خود را کاهش دهد از ادامه جنگ در غرب منصرف شد و رویش را به طرف شرق، یعنی روسیه، برگرداند.

در ساعت ۳:۳۰ بامداد ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ ارتش آلمان طی عملیاتی موسوم به بارباروسا به روسیه شوروی حمله کردند. در ابتدا سرعت ارتش بسیار بالا بود و در همان آغاز عملیات قسمتهای بسیاری از خاک روسیه را به تصرف خود درآوردند. هیتلر و سایر فرماندهانش اینچنین می پنداشتند که کار روسیه تا قبل از پائیز به اتمام خواهد رسید و همین، بزرگترین اشتباه، او بود.

در زمستان سرد آن سال روسیه، ارتش آلمان، بعلت نداشتن تجهیزات کافی برای نبرد زمستانی با آنکه تا دروازه های مسکو رسیده بود، بعلت مقاومت سرسختانه مردم و ارتش روسیه، مجبور به عقب نشینی شد و این آغاز پایان بود.

پس از ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم که توسط ژاپن صورت گرفت، روح تازه ای در قوای متفقین دمیده شد و جنگ وارد مرحله جدیدی گردید.

سرانجام با توافقی که توسط سران سه کشور انگلستان، روسیه و آمریکا یعنی چرچیل، استالین و روزولت انجام گرفت، متفقین از شرق و غرب به سمت آلمان یورش بردند و توانستند ارتش آلمان را به زانو درآورند.

هیتلر تا دقایق آخر مقاومت کرد و چون دیگر هیچ نیرویی برای جنگیدن نداشت برای آنکه جسدش به دست دشمنانش نیفتد دستور داد جسدش را بسوزانند و پس از این دستور با شلیک تپانچه به زندگی پر فراز و نشیب خود پایان داد.

اما جنگ جهانی دوم، جدای از تبعات منفی، آثار مثبتی نیز بر جای گذاشت که امروزه بشراز آنها بهره مند است. اصولاً انسانها در مواقعی که ضرورت ایجاد کند دست به کارهای بزرگی می‌زنند و رشد سریع علم و دانش بشری و پیشرفت فوق العاده تکنولوژی که به علت رقابت شدید نظامی بوجود آمد از جمله این آثار است.

از دیگر مواردی که در دنیای پس از جنگ بوجود آمد و مستقیماً به این جنگ مربوط می‌شود می‌توان از تشکیل سازمان ملل متحد، بوجود آمدن بلوک شرق و غرب و دو قطبی شدن جهان و دهها موارد دیگر را نام برد که هنوز هم می‌توانیم این موارد را ببینیم.

اما اگر هیتلر پیروز می‌شد ما یقیناً در دنیای دیگری زندگی می‌کردیم و شاید این همه کشت و کشتارهایی که پس از این جنگ در سرتاسر جهان به بهانه های گوناگون شکل گرفته و می‌گیرد بوجود نمی‌آمد..... و باز هم شاید ... شاید ایران خوشبخت تر از آنی که هست می‌بود